



بسیار بزرگ تر در محدوده امنیت ملی مربوط می شود. تاریخ می آموزد که عدم تمایل به پرداخت هزینه در کوتاه مدت اغلب منجر به مجبور شدن به پرداخت بسیار گزاف در درازمدت می شود.

در روزهای اولیه تشکیل این کشور، رویکرد اسرائیل به امنیت با هدف دستیابی به تصمیماتی در برابر تهدید وجودی ناشی از ارتش های بزرگ منظم بود. از دهه ۱۹۷۰ بویژه در ۴ دهه گذشته، تهدید متعارف وجودی کاهش یافته است، درست همان طور که اشکال مختلف تهدیدات موقت از سوی کشورهای دشمن و حتی بیشتر از آن از سوی سازمان های غیردولتی برخاسته است.

هنگامی که استراتژی دشمن این است قدرت را در نقطه ای جمع کند که بتواند حمله درناکی را به اسرائیل وارد کند و در نتیجه پایه های امنیت آن را تضعیف کند، اسرائیل به یک استراتژی متقابل برای جلوگیری از این اتفاق نیاز دارد. سال های اخیر نشان داده است که به دلیل تمایل اسرائیل به حفظ صلح و آرامش (۱)، ایران در پیشبرد استراتژی با هدف ایجاد تهدید وجودی برای دولت اسرائیل موفق بوده است. انگیزه حکومت ایران و تغییرات ژئوپلیتیک در حال ظهور در خاورمیانه می تواند شرایط، همچنین این وسوسه را برای محور ایران ایجاد کند تا نیروی قابل توجه خود را علیه اسرائیل هدف گذاری کند. اسرائیل که به نظر می رسد به صلح و آرامش معتاد شده است، ممکن است متوجه شود که قبل از توفان در آرامش زندگی می کرده است.

این بینش حکم می کند که یک استراتژی به روز شده و پیشگیرانه اتخاذ کنید که روزهای صلح، تعداد موشک ها یا تعداد تلفات را اندازه گیری نمی کند، بلکه با یک معیار اندازه گیری می شود: آیا به نیروی محور ایران آسیب می رساند و آیا ایران را مجبور می کند در انتخاب هایش تجدیدنظر کند؟

پس از سال ها که هیچ تهدید واقعی برای امنیت ملی اسرائیل وجود نداشته است، به نظر می رسد که ابرهای توفانی در آسمان خاورمیانه ظاهر شده اند، این باید ما را وادار کند که پارادایم های امنیتی قدیمی را کنار بگذاریم و رویکرد جدیدی را اتخاذ کنیم که قادر به مقابله با خطراتی است که واقعیت امروز ایجاد می کند. ایران دارای قابلیت های فناوری، استعداد های قابل توجه و آگاهی تاریخی در پی قرن هاست، همچنین جاه طلبی هایی دارد که تنها در صورتی که پشتش به دیوار باشد آن را رها می کند. اسرائیل در واقع به یک مقطع حساس نزدیک می شود و نمی تواند به امیدهایی تکیه کند که اگر از بین بروند، تلفات هنگفتی خواهند داشت. اگر یک چیز درباره استراتژی دفاعی بن گوریون وجود داشته باشد که حتی پس از ۷ دهه تغییر نکرده است، این است که امروز - همان طور که در آن زمان بود - اسرائیل به اندازه یک بار این امتیاز و شانس را ندارد که در یک جنگ شکست بخورد.

می برد و باعث ناامیدی شهروندانش می شود. منافع اسرائیل و مزایای سربازان عادی برعکس است: انجام لشکر کشی های کوتاه مدت و با شدت بالا. اسرائیل برای اینکه پیروزمندانه بیرون بیاید، باید محور را مجبور کند که در زمین اصلی خود با آن روبه رو شود تا اینکه در دام آنها کشیده شود.

این اصول، رهنمودهایی برای راهبرد جایگزین دوم است که هسته اصلی آن بهره برداری از هر فرصت و هر کسری از مشروعیت برای تضعیف نیروهای محور است. برای این منظور، اسرائیل باید تلاش های خود را بر مبارزات کوتاه و محدود در نخستین دایره تهدید متمرکز کند. اسرائیل می تواند از مزیت آشکار ارتش های متعارف نسبت به سازمان های چریکی، یعنی مزیت آشکار در توانایی مانور و قدرت آتش در مراحل اولیه مبارزات استفاده کند و در مقابل، از گرفتار شدن در مناطق پر جمعیت شهری یا نیمه شهری خودداری کند؛ جایی که مزیت به چریک ها می رسد.

راهکار انجام این کار، ایجاد حداکثر فشار روی دشمن از لحظه اول تا تکمیل ماموریت های از پیش تعیین شده است. نزدیکی جغرافیایی پایگاه عملیات اسرائیل به صحنه های مختلف نبرد به اسرائیل اجازه می دهد تا ضربات درناکی را بر سازمان های تروریستی و چریکی وارد کند و نیروها را بدون نیاز به پرداخت «مالیات حضور» به پایگاه خود بازگرداند. همچنین به اسرائیل اجازه می دهد در صورت لزوم در فواصل نسبتاً کوتاه ضربات مکرر را وارد کند. هدف از این کمپین ها آسیب رساندن به قابلیت های سازمان ها، تضعیف آنها و عقب انداختن توسعه آنها خواهد بود.

درست همان طور که درباره دیدگاه بن گوریون درباره «دورهای مکرر» بود، یک ضربه قدرتمند را برای حل مشکل یک بار برای همیشه پیشنهاد نمی کند؛ بلکه دنباله ای از عملیات ها و کمپین های محدود و با شدت بالا را پیشنهاد می کند. سطحی از تهدید در مرز اسرائیل که عزم ملت را برای مقابله با جاه طلبی های ایران نشان می دهد و امیدهای رژیم را برای دستیابی به اهداف خود کاهش می دهد. کلید موفقیت در این کمپین ها و در کل استراتژی مستقیماً با روشی که اسرائیل از طریق آن نیروی نظامی خود را می سازد و نحوه تصمیم گیری برای استفاده از آن مرتبط است.

ملتی که در درگیری است نمی تواند انتظار داشته باشد اهداف خود را بدون پرداخت خون به پیش برد. به نظر می رسد در دهه های اخیر که به نظر می رسد امنیت ما هرگز بهتر از این نبوده است، اعتیاد به آرامش و سکوت و این توهم که امنیت را می توان رایگان به دست آورد، به پاشنه آشیل تشکیلات دفاعی و یکی از تهدیدهای اصلی اسرائیل مبدل شده است. با توجه به این موضوع، تعجب آور نیست که مساله هزینه، موضوع تحقق هدف اصلی ارتش - دفاع از شهروندان - را تا حد وارونگی خطرناک ارزش ها تحت الشعاع قرار دهد اما این تنها یک جنبه از وضعیت است. مورد دیگر به یک چارچوب

می کند که برای مقابله با دشمنان «دایره سوم» (مثلاً ایران) ضروری است. با این حال، انجام این کار، اسرائیل را در مقابل حلقه اول (دشمنان واقع در مرزهای اسرائیل) که مبتنی بر توانایی عملیاتی نیروهای زمینی است، تضعیف می کند و با توسعه این روندها، توانایی ایران برای بازدارندگی اسرائیل از اقدام، هم در باره موضوع هسته ای و هم با توجه به پایگاه های عملیاتی ایران که در حلقه اول قرار دارند، موثرتر می شود. این وضعیت باید کاملاً تغییر کند.

استراتژی ایران متکی بر نیروهای محور شیعی مستقر در مرزهای اسرائیل در لبنان و سوریه و استفاده از متحدان و نیروهای نیابتی خود در غزه است. آینده به عنوان ابزاری برای حمله ایران به اسرائیل عمل می کند. هر چه قدرت آنها بیشتر شود، استراتژی ایران موثرتر می شود.

روی دیگر سکه این واقعیت است که پایگاه های پیشروی ایران در مرزهای اسرائیل کاملاً به استراتژی ایران وابسته است؛ این دقیقاً پاشنه آشیل اصلی ایران است. تضعیف استراتژی ایران مستلزم آن است که اسرائیل به پایگاه های پیشروی ایران در دایره اول با قدرت و فرکانس کافی حمله کند تا از توانایی پایگاه ها برای سازماندهی مجدد و بازسازی پیشی گیرد تا برای همیشه تضعیف شوند («کمپین بین جنگ ها» در «منطقه خاکستری» یک مثال است، اگرچه تا به امروز کافی نبوده است). اینها باید به اهداف اصلی استراتژی اسرائیل تبدیل شوند. اسرائیل نمی تواند به خود اجازه دهد که برای دستیابی به هدف بازدارندگی تنها بر حملات هوایی تکیه کند و به سیستم های دفاعی برای رد هر گونه موفقیت دشمن تکیه کند. برای دستیابی به اهداف جنگی که به کاهش درازمدت شدت تهدیدی که محور ایران برای اسرائیل ایجاد می کند، منجر شود، لازم است از تمام ابزارهای نیروی نظامی، از جمله مانورهای زمینی استفاده شود.

هر چه اسرائیل نیروهای محوری در امتداد مرزهای خود را تضعیف کند، بازدارندگی ایران بیشتر کاهش می یابد و پروژه هسته ای ایران و نیروهایش بیشتر در معرض حمله و آسیب پذیری قرار می گیرند. برای رسیدن به این هدف، اسرائیل باید بین ۲ گزینه اصلی یکی را انتخاب کند. اولی یک جنگ تمام عیار با هدف تسخیر نوار غزه و لبنان و نابودی هسته اصلی نیروهای نظامی حماس و حزب الله است. بدیهی است که این اقدام دارای پیامدهای گسترده ای است، از جمله کنترل طولانی مدت مناطق و جمعیت ها و پایه گذاری رژیم های جدید. تاریخ نشان می دهد که این رویکرد منجر به عوارض می شود و میل به شکست دارد.

تمایل به کشاندن اسرائیل به یک لشکر کشی طولانی و خونین یکی از علایق آشکار محور شیعه است. این یک اصل اساسی در جنگ های نامنظم است که برای هدایت کمپین به بن بست طراحی شده است، از نقاط ضعف طرف قوی برای حمله به آن سوءاستفاده می کند، روحیه مبارزانش را تحلیل



پس از سال ها که هیچ تهدید واقعی برای امنیت ملی اسرائیل وجود نداشته است، به نظر می رسد که ابرهای توفانی در آسمان خاورمیانه ظاهر شده اند، این باید ما را وادار کند که پارادایم های امنیتی قدیمی را کنار بگذاریم و رویکرد جدیدی را اتخاذ کنیم که قادر به مقابله با خطراتی است که واقعیت امروز ایجاد می کند

